

سلسه مراتب مردانگی و مردان همجنسگرا در ایران



نویسنده: کلودیا یعقوبی

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۷، تیر ۹۸، صفحه ۱۹۳ تا ۲۱۹



دانلود نسخه پی دی اف

ی حضور در کتاب «همجنس‌گرایی در ادبیات عربی» فردریک لاگرانژ دسته‌بندی‌های زیر را درباره جنسیت‌های گوناگون و شخصیت‌های همجنس‌گرای مرد در ادبیات عربی ارائه می‌دهد: «یکی از جوانب معمول جامعه سنتی، محکوم‌کردن یا ساده‌انگاری است که ... یک شخصیت همجنس‌گرا، چه شخصیت مرکزی یا فرعی، اغلب به عنوان فردی خنثی که دچار مرض و بیماری است، بی‌ارزش معرفی می‌شود، این شخصیت نهایتاً به مرگ یا به خودکشی می‌رسد؛ جنبه‌ی دیگر اینکه همجنس‌گرایی ممکن است در رابطه با آسیب با دیگری بیان شود.» درحالی‌که ادبیات فارسی تا حدی مبتلا به سکوت درباره‌ی جنسیت (مردانگی) می‌باشد، رمان گرافیک امیر سلطانی و خلیل بندیب، «تلاش برای پذیرفته شدن ازسوی

خانواده: داستان دو همجنس‌گرا در ایران» (از این پس «یوسف و فرهاد»)، خاطرات آرشام پارسی به نام «تبعید بخاطر عشق» و بیوگرافی ژان بنینی و محمد خردادیان به نام «بخاطر عشق محمد»، شخصیت‌های همجنس‌گرای مشابه با دسته‌بندی‌های لاگرانژ را به ما ارائه می‌دهند.

رمان «یوسف و فرهاد» سکوت حاکم درباره‌ی جنسیت‌های مختلف (مردانه) را می‌شکند و مردانگی را به عنوان امری غیرتکینه و نه به عنوان نتیجه‌ی یک ساختار بیولوژیکی و اجتماعی باز تعریف می‌کند. این رمان تلاش‌های یک همجنس‌گرا به نام یوسف برای پذیرش از طرف خانواده‌اش را به تصویر می‌کشد. یوسف و فرهاد (معشوق یوسف) بعد از افشای گرایش جنسی خود مورد آزار و اذیت و خشونت قرار می‌گیرند. آن‌ها از خانواده‌های‌شان و جامعه درخواست پذیرش و احترام می‌کنند اما به جای آن طرد می‌شوند. این رمان نشان می‌دهد که آنچه در برساختن ساختار مردانگی حاکم (دگرجنس‌گرا، طبقه متوسط و غیره) کانونی است، انقیاد مردانگی همجنس‌گرایانه به‌عنوان انسانی ضعیف و زنانه می‌باشد. این انقیاد مردانگی همجنس‌گرایانه باعث بهنجارسازی دگرجنس‌گرایی می‌شود در حالی که همجنس‌گرایی را غیرطبیعی می‌داند. اگرچه امروزه ایران یکی از ۷۵ کشور جهانی محسوب می‌شود که همجنس‌گرایی را جرم می‌انگارد، رمان سلطانی و بندیب نشان می‌دهد که نسل جدید جامعه‌ی ایران بی‌تردید به سمت رابطه‌ای روادارانه‌تر و پذیراتر نسبت به جامعه‌ی «دگرباش» تکامل می‌یابد. با بررسی شخصیت‌های رمان، این مقاله یوسف و فرهاد را به عنوان «بیگانه‌ی سرافکننده» جامعه‌شان تلقی می‌کند که همزمان مرزهای جنسیتی را مشخص، و آغاز به بی‌ثبات‌سازی مردانگی هژمونیک می‌کنند و در عین حال سکسوالیته‌ی آنها در پیوند با همان مردانگی مسلط دگرجنس‌گرا و طبقه‌متوسط برساخته و تعریف می‌شود.

جهت بررسی سلسله‌مراتب مردانگی در ایران در ژانرهای ادبی مختلف، در این مقاله، خاطرات آرشام پارسی و محمد خردادیان را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم. کتاب «تبعید بخاطر عشق» شیوه‌ی کنارآمدن آرشام پارسی را با هویت خود به‌عنوان یک مرد همجنس‌گرا در ایران و تلاش‌هایش برای ایجاد یک جامعه مجازی اینترنتی برای همجنس‌گرایان ایرانی، و افزایش آگاهی جهانی درباره‌ی جامعه‌ی دگرباشان ایرانی سخن می‌گوید. «تبعید بخاطر عشق» شکنجه‌ها و زندانی‌شدن‌های مردان همجنس‌گرا، شرایط سببانه‌ی اجتماعی-فرهنگی، و قوانین خشن اسلامی علیه همجنس‌گرایی را تشریح می‌کند. کتاب «بخاطر عشق محمد» نوشته محمد خردادیان و ژان بنینی پیچیدگی‌های رابطه خردادیان، رقاص مشهور ایرانی را به‌عنوان یک مرد همجنس‌گرا نشان می‌دهد که در ازدواجی دگرجنس‌گرا گیرافتاده ولی عاشق مردی دیگر است. این کتاب به محدودیت‌های اجتماعی فرهنگی که مردان را مجبور به ازدواج با زنان می‌کند اشاره دارد، و به این واقعیت می‌پردازد که بسیاری از مردان همجنس‌گرا به این خاطر تن به چنین ازدواج‌هایی می‌دهند که از طرد اجتماعی اجتناب کنند در حالی که همزمان رابطه‌ی همجنس‌گرایانه‌ی خود را نیز حفظ کنند. این نوع روابط محرمانه نه تنها نشان‌دهنده‌ی تاثیر ازدواج دگرجنس‌گرایانه بر مردان همجنس‌گراست، بلکه نشان می‌دهد که چگونه چنین تصمیماتی زندگی زنان درگیر در چنین ازدواج‌هایی را نیز تغییر می‌دهند. با استفاده از روایت‌های پارسی و خردادیان از تجربه‌های زیسته‌شان، این مقاله تاثیر سرکوب‌ها و سکوت‌ها را بر افرادی که زندگی‌شان متاثر می‌شود آشکار می‌کند. با تمرکز بر سه ژانر مختلف، این مقاله می‌کوشد نشان دهد که چه چیزی (همجنس‌گرایی مردانه) در تکوین مردانگی غالب نادیده انگاشته شده است، و همچنین به سکوت عمومی در مورد سکسوالیته‌ها و کنش‌های جنسی مختلف می‌پردازد. به گفته جوآن اسکات، «آثاری از این دست گواهی است بر جهانی از ارزش‌ها و شیوه

های جنسی آلترناتیو که وجودشان بر ساخت هژمونیک اجتماعی و در این نمونه‌ی خاص، بر ساخت اجتماعی فرهنگی هژمونی جنسیت و سکسوالیته را باطل می‌کند. با تمرکز بر تجربیات پارسی و خردادیان، این زندگی‌نامه‌ها تجربیات گروهی از مردان را در معرض دید قرار می‌دهند که متفاوت محسوب می‌شوند، و همزمان تاریخ طولانی مکانیزم‌های سرکوب‌گر را فاش می‌کنند. اگرچه خاطرات منابع موثق‌تری به شمار می‌روند - زیرا نوعی اعتبار را به یک روایت نسبت می‌دهند - رمان‌های تصویری در محافل آکادمیک اغلب دارای اعتبار کمتری تلقی می‌شوند. با این حال از دید من انتخاب ژانر رمان تصویری از سوی سلطانی و بندیب وسیله‌ای است برای ابطال گفتمان‌های هژمونیک مردانگی در ایران و نیز ژانرهای ادبی غالب در دنیای آکادمیک.

سلسله مراتب مردانگی

صرف نظر از اینکه عنوان رمان گرافیکی و موضوع آن درباره رابطه بین یوسف و فرهاد می‌باشد، آقای جعفری، پدر یوسف، مناسب‌ترین نماینده مردانگی حاکم در رمان است. اگرچه آقای جعفری از نظر شخصیت‌پردازی همانند قهرمانان رمان‌ها نیست، اما ضدقهرمان هم محسوب نمی‌شود. با این حال، می‌توان او را به عنوان تجسمی از مردانگی دگرجنس‌گرا در ایران امروز در نظر گرفت. البته، آقای جعفری را نمی‌توان نماینده مردانگی هژمونیک معمول جامعه‌ی ایرانی در نظر گرفت، اما به عنوان سرپرست خانواده، او می‌تواند قدرت خود را بر یوسف اعمال نماید. همانطور که کانل اشاره می‌کند، «چهره عمومی مردانگی هژمونیک لزوماً مردی قدرتمند نیست بلکه اصولی است که قدرت مرد هژمونیک را حفظ می‌کنند، و تعداد زیادی از مردان از آن اصول و قدرت حمایت می‌کنند». مردانگی هژمونیک «ایده‌آلی است دست‌نیافتنی» که اکثر مردان تلاش در دستیابی به آن ایده آل دارند. هژمونی از طریق «رابطه بین ایده‌آل‌های فرهنگی و قدرت‌های نهادی ایجاد می‌شود» که مدعی قدرت هستند. مردانگی غالب از قدرت در «جامعه مردسالار» و نهادهای هژمونیک بهره می‌جوید، و در معرض خطر نیست. آقای جعفری در این دسته از مردانگی قرار می‌گیرد.

از آنجایی که مردانگی یک ساختار خاص فرهنگی است، پاسخ به سوالات در مورد مردانگی خاورمیانه را باید در فرهنگ خاورمیانه جست. تعریف ایده‌آل مردانگی در جوامع مسلمان به طور کلی، و به ویژه مثل پیدا کرد. این به معنای آن است که از یک مرد انتظار می‌رود که در ایران، را باید در خانواده و تولید ازدواج کند، همسر داشته باشد، و پدر شود. ملیحه اسلم می‌نویسد، «مرکزی‌ترین و تقریباً عمومی‌ترین انتظار از جنسیت مردانه این است که نان‌آور خانواده باشد. عدم رعایت این تعاریف باعث ساقط شدن از مردانگی می‌شود.» به گفته امان‌الله دسندی، «مردانگی حول محور قدرت تعریف می‌شود و افراد قدرت‌مند نیاز به پایگاه دارند. این پایگاه در زندگی مردان مسلمان خانواده دگرجنس‌گرا می‌باشد.» از آنجایی که هم‌جنس‌گرایی موضوع بحث عمومی در کشورهایمانند ایران نمی‌باشد، به گفته آسیه سراج، «زندگی برای هویت‌های به اصطلاح «منحرف» سخت تر است ... در کشورهای ... که اسلام مذهب رایج است، این موضوع همچنان به طور عمد نادیده گرفته می‌شود. در واقع سکوت مداوم و سنتی در مورد این موضوع مانع از آن می‌شود که اشخاص هم‌جنس‌گرا احساسات خود را ابراز و هویت جنسیتی خود را در ملا عام آشکار نمایند.» در چنین جوامعی، «آشکار نمودن هویت جنسیتی» که سیدمن «کنار آمدن شخصی و عمومی دراماتیک با یک هویت اجتماعی جنجالی» می‌داند، اغلب با خشونت و

از دست دادن خانواده و جامعه همراه است.

در رمان «یوسف و فرهاد» این واقعیت که یوسف می‌ترسد هویت جنسی خود را به خانواده‌اش اعلام کند و زمانی که این کار را می‌کند، با خشونت و طرد شدن از خانواده مواجه می‌شود، دلیل اصلی این سکوت عمومی و بی‌توجهی نسبت به بازنمایی جنسیت‌های گوناگون به‌ویژه همجنس‌گرایی آشکار می‌شود. محمد خردادیان نیز در خاطرات خود از پیچیدگی‌های این ترس و سکوت عمومی سخن می‌گوید. او شدن در فرهنگ یا مذهب خاصی را که به‌می‌نویسد: «قبل از سن نوزده سالگی، محدودیت‌های متولد افراد دیکته می‌کردند چه کسی را، چگونه، و چه زمانی دوست داشته باشند، و عدم تحمل عبور از این خطوط قرمز را درک کرده بودم.» این محدودیت‌ها باعث می‌شوند که خردادیان در معرض کشمکش‌های دردناک و ناراحت‌کننده‌ای قرار گیرد تا بالاخره جرات پیدا کند هویت جنسی واقعی خود را به همسر، خانواده و دوستانش ابراز نماید. به همین ترتیب، آرشام پارسی در خاطرات خود تجربیات مشابه‌ای را توصیف می‌کند. آرشام نیز در تبعید جرات ابراز هویت جنسی خود به خانواده‌اش را پیدا می‌کند. با توجه به خشونت علیه جامعه دگرباش در ایران، پارسی به مسئله جدی جنایات و اعدام‌های وحشیانه همجنس‌گرایان اشاره دارد. او می‌نویسد: «قتل همجنس‌گرایان ثواب محسوب می‌شد چرا که به عقیده آنان اراده خدا انجام می‌شد.» اما می‌پرسد: «چه احساسی به انسان دست می‌دهد وقتی می‌فهمد که زندگی‌اش هیچ ارزشی برای کسانی که در مسند قدرت هستند، ندارد؟» اگر چه خانواده‌های خردادیان و پارسی به نظر می‌رسد که از درک بالایی برخوردارند، چنین پذیرشی را نمی‌توان به تمام خانواده‌های ایرانی تعمیم داد. اگر چه خردادیان و پارسی جامعه را برای حمایت از باورهای سنتی در رابطه با همجنس‌گرایان و دولت را برای اعمال قوانین مجازات‌های سخت انتقاد می‌کنند، در رمان «یوسف و فرهاد» نویسندگان بر نهاد خانواده و تلاش‌های یوسف برای مورد پذیرش قرارگرفتن از طرف خانواده متمرکز می‌شوند. البته حقیقت این است که پشت مشکلات خانواده در پذیرفتن فرزندان همجنس‌گرا همواره افکاری همانند، «پس مردم چه فکری می‌کنند؟» و «نمی‌خواهم فرزندم اعدام شود،» وجود دارد که خود تاکید بر دیدگاه‌های سنتی و سیاسی جامعه علیه همجنس‌گرایان و در نظرگرفتن همجنس‌گرایی به‌عنوان جرم دارند.

در رمان «یوسف و فرهاد»، زمانی که آقای جعفری از همجنس‌گرایی یوسف مطلع می‌شود، به گونه‌ای با او رفتار می‌کند که قدرت هژمونیک خود را به نمایش می‌گذارد. بلافاصله پس از روبرو شدن با یوسف، آقای جعفری سیلی به صورت یوسف می‌زند و مکاتبات شعری یوسف و فرهاد را تحقیر و آن‌ها را «کثافت‌کاری» می‌نامد. آقای جعفری پسرش را به‌کل از زندگی‌اش حذف می‌کند، پوسترهای او را از بین می‌برد و وسایلش را به خیابان می‌اندازد. به‌منظور تثبیت جایگاه پست و فرومایه پسرش، آقای جعفری یوسف را با بیرون‌انداختن از خانه در زیر باران تحقیر می‌کند و بنابراین موقعیت خود را به عنوان مرد دگرجنس‌گرای غالب و همچنین پدرسالار خانواده تثبیت می‌کند.



تصویرشماره ۱: پانلهایی از صفحه ۹ رمان. در اینجا آقای جعفری که تازه از رابطه‌ی یوسف و فرهاد مطلع شده است، سیلی به صورت یوسف زده، مکاتبات او با فرهاد را محکوم کرده و او را از خانه بیرون می‌اندازد.

این نشان می‌دهد که برای آقای جعفری دگرجنس‌گرا، مردانگی همجنس‌گرا در پایین سلسله جنسیتی قرار دارد و باید تحت سلطه باشد. برای آقای جعفری (و تمام کسانی که مایل به مجازات همجنس‌گرایان هستند)، گرایش جنسی یوسف باعث مطرودشدن او از تعاریف هژمونیک مردانگی می‌شود. دسوندی در مورد سلسله مراتب مردانگی در اسلام اشاره می‌کند به سنت نبوی که تاکید بر «شکل شجاعانه و قهرمانانه بیش از شکل نرم‌تر مردانگی در اسلام دارد»، که نمایانگر آن است که «سنت‌ها همواره تقریباً متناسب و بسته به طرز تفکر، خواسته‌ها و نیازهای افرادی که غالب جامعه می‌باشند». در واقع، درک آقای جعفری از همجنس‌گرایی پسرش در همین خطوط دوگانه‌انگاری جنسیت‌ها که با مفاهیم «همجنس‌گرا هراسی» تحریف شده اند و همجنس‌گرایی را نوع نرم‌تر و زنانه مردانگی می‌دانند قرار می‌گیرد. همانطور که آسیه سراج استدلال می‌کند، «هنجارهای هتروسکسیسم ساختار دگرجنس‌گرای مردانگی وابسته به یک دوگانه‌انگاری ثابت از مرد/زن است، خلاف این ساختار در واقع مرد همجنس‌گراست». بنابراین از طریق هویت جنسی خود، مرد همجنس‌گرا (و زن همجنس‌گرا) این دوگانگی غالب جنسی را به چالش کشانده و هژمونی را مختل می‌کند.

در مورد همجنس‌گرایی در ایران، افسانه نجم‌آبادی استدلال می‌کند که آنچه همجنس‌گرایی را «یک حمله‌ی فرهنگی و توهین اخلاقی در ایران محسوب کرد ... شرم از کونی‌بودن بود. به عنوان مخرب‌ترین کلمه در قلمرو جنسیت، کونی به معنای مقعد است، اما در زبان فارسی انحصاراً به معنای ورود از راه مقعد می‌باشد.» با توجه به این که داستان حدود ۲۰ صفحه است، یوسف تقریباً بلافاصله به عنوان شریک منفعل در رابطه به تصویر کشیده می‌شود. چنین کاربردی به خواننده کمک می‌کند تا رفتار توهین‌آمیز آقای جعفری نسبت به یوسف را بهتر بفهمد چرا که به نظر آقای جعفری جنسیت یوسف به شهرت خانواده آسیب خواهد رساند و بنابراین یوسف ارزش یک فرد زنده را ندارد. این دیدگاه آقای جعفری در رویارویی یوسف با راننده‌ای نشان داده شده است. راننده یوسف را صدا زده و می‌گوید: «هی، خوش‌تیپ، برسونمت ...!» اما وقتی یوسف دعوت راننده را رد می‌کند، راننده خشمگین می‌گوید: «بچه چاقال منو رد می‌کنی؟» همچنین زمانی که آقای جعفری یوسف را از خانه بیرون می‌اندازد، بچه‌های محله او را «اواخواهر و کونی» صدا می‌زنند



تصویر شماره ۲: پانلهایی از صفحه ۱۱ رمان. یوسف پس از اینکه آقای جعفری او را از خانه طرد می‌کند، از سوی همسایه‌ها مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد.

این موارد، تاکید بر این دارند که به لحاظ فرهنگی مردان همجنس‌گرا انسان و مرد محسوب نمی‌شوند. کلمه‌ای که سلطانی و بندیب در رمان استفاده می‌کنند همان کلمه «کونی» می‌باشد که به موقعیت منفعل شریک در روابط همجنس‌گرایانه اشاره دارد. اهمیت انتخاب کلمه و محدودیت‌های آن در خاطرات خردادیان نیز آمده است. خردادیان توضیح می‌دهد: «در زبان ما کلمه مناسبی برای همجنس‌گرا وجود ندارد. یک همجنس‌گرا کونی محسوب می‌شود، یعنی کون می‌دهد، بنابراین من جرئت این را که عشقم به

مرد دیگری را ابراز کنم، نداشتم چرا که نمی‌خواستم پدر و مادرم متحمل شرم‌آورترین رنج‌ها شوند که فرزند کوچک‌شان مخرب‌ترین برچسب جنسی یعنی کونی را دارد.» مکالمه مشابه‌ای در خاطرات پارسی آمده است که فردی از او می‌پرسد آیا هم‌جنس‌گرایی به معنای «لواط‌گری» است. در موقعیت دیگری، پارسی «اوخواهر» نامیده می‌شود که ترجمه تحت اللفظی کلمه «کونی» است. این باور که شریک پذیرنده منفعل در رابطه مستحق محکومیت است با گفتمان‌های سنتی دنیای عرب (همچنین یونان) در مورد میل و رابطه‌ی جنسی هم‌جنس‌گرایان مطابقت دارد که «ترجیح دادن نقش منفعل در رابطه جنسی ... را ضدمردانگی می‌دانند.» چنین گفتمان‌هایی بر اهمیت موقعیت، یعنی نقش فعال و منفعل، در رابطه جنسی را تاکید می‌کنند. در جوامع پیشامدرن دنیای عرب مسلمان، شریک منفعل را زنانه، بیمار، آسیب‌شناختانه، یا گناهکار محسوب می‌کردند چرا که تصور می‌شد که شریک منفعل یا غیرفعال در رابطه از کون دادن لذت می‌برد. در گفتمان‌های سنتی پزشکی دنیای عرب، در ادامه گفتمان‌های مشابه در یونان، مردی که خواستار نفوذ از مقعد بود را به عنوان بیماری با داروهای تجویزی در نظر می‌گرفتند. این یک وضعیت ذاتی محسوب و «اوبنه» نامیده می‌شد. فرد مبتلا به بیماری نیز «ماءبون» نامیده می‌شد و «در تناقض با مردانگی ایده‌آل قرار می‌گرفت.» اعتقاد به نقش جنسیتی منفعل زن و فاعل مرد تا به امروز ادامه دارد و همان‌طور که نجم‌آبادی می‌گوید، «این دوگانگی جنسیتی هرگونه شکافی در مردانگی هژمونیک را به عنوان زن‌صفت توصیف می‌کند.» زمانی‌که آقای جعفری با زهراخانم و مریم در مورد هم‌جنس‌گرایی یوسف صحبت می‌کند، او را زنانه و منفعل و مبتلا به بیماری لاعلاج محسوب می‌کند.

با ثبت تجربیات شخصیت‌های «بیگانه‌ی سرافکنده» خود، رمان «یوسف و فرهاد» نشان می‌دهد چطور پدر یوسف همواره پسرش را محکوم، او را از عضویت در خانواده طرد و حتی انسانیت او را انکار می‌کند. زمانی‌که آقای جعفری با زهرا خانم و مریم درباره‌ی پسرش صحبت می‌کند، از زمان گذشته استفاده می‌کند و کاملاً خود را از یوسف جدا می‌کند. او میل جنسی یوسف را به عنوان یک اقدام خودخواهانه برای بی‌آبرویی خانواده می‌انگارد که باعث رسوایی باورنکردنی در زندگی وی شده است. او از یوسف می‌پرسد: «آخه چطور تونستی این قدر خودخواه باشی پسر؟» هنگامی‌که یوسف دست به خودکشی می‌زند، آقای جعفری در اتاق انتظار بیمارستان بی‌رحمانه‌تر برخورد می‌کند و اظهار می‌دارد: «اول اون رسوایی، حالا هم این»، نقطه‌نظری که وقتی در کنار صحبت‌های قبلی او با زهراخانم و مریم که زندگی‌اش راحت‌تر بود اگر پسرش مرده بود خوانده شود سنگ‌دلانه‌تر به نظر می‌رسد. بی‌اعتنایی آقای جعفری و عدم حساسیت نقطه نظرات وی باعث می‌شود مریم به او یادآوری کند که از اینکه یوسف نمرده شکرگذار باشد. به نظر آقای جعفری، افشای هویت جنسی یوسف و خودکشی‌اش یک اقدام عمومی شرم‌آور بود که مایه آبروریزی خانواده است. آقای جعفری نه تنها یوسف را به عنوان شریک منفعل در رابطه‌اش می‌داند، بلکه خودکشی او را نیز یک اقدام ضعیف و غیر مردانه می‌انگارد.

علاوه بر اینکه مردان زیردست (از جمله هم‌جنس‌گرا) از نظر فیزیکی ضعیف محسوب می‌شوند، عامل بسیار مهم دیگر در حفظ هژمونی برای مردان دگرجنس‌گرای طبقه متوسط انکار «تعاریف فرهنگی و شناخت از جنسیت‌های مختلف نیز می‌باشد.» در رمان «یوسف و فرهاد»، این انکار از طریق انکار انسانیت یوسف و امتناع از استفاده از نام یوسف از طرف آقای جعفری عملی می‌شود. وقتی از آقای جعفری در مورد یوسف می‌پرسند، وی پاسخ می‌دهد: «او هیچ نامی ندارد.» این نگرش منفی نسبت به تایید هویت یوسف در سراسر رمان ادامه دارد. این بی‌توجهی آقای جعفری به ادعای هویت یوسف با طرد

او از خانواده جعفری مطابقت دارد. به این ترتیب، یوسف از هویت خانوادگی و اجتماعی خود محروم می‌شود. این درحالیست که آقای جعفری که یوسف را از خانواده طرد کرده، خود تنها شخصیت رمان است که فقط با نام خانوادگی (انکار نام) و کلمه افتخاری «آقا» به رسمیت شناخته می‌شود. با این حال، عدم هویت آقای جعفری تاثیر متفاوتی دارد که باعث می‌شود او به راحتی نمونه مردانگی هژمونیک ایران محسوب شود.

با نفی روایات هنجاری، تعصب و «همجنس گرا هراسی» آقای جعفری در مقابل پذیرش و حمایت برادرش تیمور از یوسف قرار داده شده است. تیمور نقش صدای وجدان آقای جعفری را بازی می‌کند در حالیکه یادآور ریاکاری آقای جعفری می‌شود که به خاطر عشق، قبل از ازدواج با همسرش رابطه‌ی جنسی داشته است. به نظر تیمور، عشق، عشق است، چه بین زن و مرد و چه بین دو مرد. عموی یوسف رابطه جنسی قبل از ازدواج والدین یوسف و همجنس‌گرایی یوسف را مقایسه کرده و عقاید آقای جعفری در مورد برتری یکی بر دیگری را نفی می‌کند. با این حال، ظاهر فیزیکی این دو برادر به طور قابل توجهی با یک دیگر در تضاد است. تیمور قد بلند، عضلانی با ریش کامل است در حالی که آقای جعفری کوتاه قد، لاغر با سبیل نازک است. در حالیکه تیمور کار و کاسبی خوبی در کافی‌نت خود دارد، آقای جعفری راننده تاکسی است که آن را «تابوت» می‌نامد و شغلی است که عمدتاً با طبقه کم‌درآمد جامعه در ارتباط است. تضاد بین این دو برادر نشان می‌دهد که رابطه‌ی بین گروه غالب و گروه زیردست در سلسله مراتب مردانگی ثابت نیست. در شرایط خاص، این ساختار قدرت تغییر می‌کند. این بیشتر وقتی مشخص می‌شود که راننده عصبانی دیگری با آقای جعفری روبرو می‌شود و او را «اواخواهر» می‌نامد. این امر آقای جعفری را به شدت عصبانی می‌کند و باعث برخورد فیزیکی بین دو راننده می‌شود. استدلال اسکات با این برخورد مطابقت دارد. وی می‌نویسد: «نه تنها همجنس‌گرایی دگرجنس‌گرایی را با توصیف محدودیت‌های منفی‌اش تعریف می‌کند، و نه تنها مرز بین این دو قابل تغییر است، بلکه هر دو در داخل ساختار اقتصادی فالیک عمل می‌کنند.» اگرچه آقای جعفری (مثل سایر مردان مشابهش) بخاطر دگرجنس‌گرایی در جامعه دارای قدرت است، او نیز هر لحظه ممکن است در معرض قدرت مردان دیگر که بالاتر از او در سلسله مراتب قدرت هستند قرار بگیرد. اما این تحت سلطه‌بودن به معنای آن نیست که مردان زیردست همواره تابع مردان بالاتر هستند همانطور که خاطرات خردادیان و پارسی و رمان «یوسف و فرهاد» نشان می‌دهند، مردان تابع اغلب چنین ساختارهای قدرتی را به چالش می‌کشند و آن‌ها را مختل می‌کنند.



تصویر شماره ۳: پانلهایی از صفحه ۳۳ رمان. این زمانیست که راننده دیگری آقای جعفری را «واخواهر و کونی» می‌نامد و این آقای جعفری را به شدت عصبانی کرده و باعث می‌شود او با راننده با خشونت برخورد کند.

واکنش آقای جعفری به یوسف و افشای هویت جنسی‌اش نشان می‌دهد که چگونه خانواده و خانه تصویر عمومی مردان را شکل می‌دهند. حوزه‌ی خصوصی خانه رابطه سیال در عین حال فراگیر با مرد بودن دارد. اگرچه این حوزه خصوصی به دیوارهای داخل خانه محدود می‌شود عملکرد جنسیتی مردان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مردها نه تنها باید نقش فرزند پسر، همسر، و پدر خانواده را در چهارچوب خانه بازی کنند، بلکه به عنوان یک فرد فعال سیاسی، فرهنگی و حرفه ای باید در جامعه نیز با این هویت‌ها دست و پنجه نرم کنند. به همین ترتیب، شفافیت در رابطه با هویت جنسی‌شان می‌تواند بالقوه برایشان مرگبار باشد. همانند یوسف، بسیاری از مردان هم‌جنس‌گرای مسلمان مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند. عمل شناسایی به عنوان یک هم‌جنس‌گرا به معنای ریسک‌پذیری است که به خاطرش یوسف مجبور به پیدا کردن فضای جدیدی برای به‌نمایش‌گذاشتن مردانگی و موقعیت اجتماعی خود می‌شود. یکی‌شدن با جامعه دگرباش و احتمال طرد شدن از جامعه قبلی ممکن است نیاز به کشیدن مرزهای جدید بین فضاهای خصوصی و عمومی داشته باشد. جودیت باتلر یادآور می‌شود که جنسیت پایدار نیست، بلکه ترکیبی است از حرکت‌های فیزیکی بدن، اعمال و اشارات که همگی تشکیل‌دهنده توهمی از جنسیت فردی می‌باشند. تعریف باتلر از جنسیت به عنوان هویتی که به عنوان نقش ایفا می‌شود و نه به عنوان یک هویت ثابت ما را به طرف درک بهتری از جنسیت به عنوان یک هویت هدایت می‌کند. در رمان «یوسف و فرهاد»، یوسف باید پاسخگوی تعریف خود از مردانگی و هویت‌اش باشد و آن را نیز اجرا کند. خروج ناگهانی ولی اجباری یوسف از خانه و خانواده نشان‌دهنده رد کردن نقش‌های سنتی مردانگی

از طرف اوست. پدر یوسف نه تنها او را مجبور به افشای عمومی هویت جنسی‌اش می‌کند، بلکه شعرهای عاشقانه یوسف را مچاله کرده و از خانه دور می‌اندازد. همان‌طور که یوسف زیر باران قدم می‌زند و در معرض توهین و ملامت همسایگان قرار می‌گیرد، در ذهن خود شعری از سعدی شیرازی، شاعر معروف قرن سیزدهم میلادی، می‌خواند: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست.» با این حال، چون یوسف نمی‌تواند به طور صریح نظریات متناقض خود را بیان کند، تصمیم می‌گیرد تا احساس خود را به طور خشم مردانه معمول بروز ندهد بلکه تعریف خود از مردانگی را ارائه دهد. این در حالی است که یوسف تعریف جامعه از هم‌جنس‌گرایی به عنوان یک «اواخواهر» را رد می‌کند.



به خانواده و دوستان عزیزم.
وقتش رسیده که فداکاری کنم.
حقیقتش را بخواهید سال‌هاست که مُرده‌ام.
همیشه هم می‌دانستم که چنین روزی بالاخره فرا می‌رسد.
از وقتی که ده ساله بودم این را می‌دانستم. از وقتی ۱۲ ساله بودم این را
می‌دانستم. و در ۱۶ سالگی هم این را می‌دانستم.
هر وقت عاشق می‌شدم.
می‌دانستم که سرانجام با چنین لحظه‌ای روبرو خواهم شد.
بارها و بارها. عشقم را کشتم. آن قدر آن را کشتم که خود مرگ شدم.
زندانی و زندانی خودم شدم.

با کیش و آیینی مرا بزرگ کردید که پای حقیقت بایستم و از حق نترسم؛
که دروغ را نپذیرم و دو رو نباشم. با این حال، هر روز از من خواستید تا حقیقتم
را پایمال کنم و به دروغ پناه ببرم. همه‌اش هم به اسم همین دین و اخلاق.
تبدیل شدم به یک فردی مجهول و نقاب‌دار.
حالا دیگر این نقاب به صورتم دوفته شده. شده‌ام خود این نقاب.
سایه‌های مرگ هم بر پوستم دوفته شده‌اند.
امروز، پرده آخر این تئاتر بود. برای آخرین نمایش، می‌خواهم این
نقاب سنگین را بشکنم و از این دنیایی که جز تابوتی برایم
نیست (رها) شوم.
هر چیزی و هر کسی که دوستش داشتم از من گرفته شد.
هر روز در میان شما نابود می‌شوم. هر روز در نفرت‌تان، هر روز
در ترس‌تان و هر روز در سکوت‌تان می‌میرم.

افسوس و بدرود



تصویر شماره ۴: پانلهایی از صفحه ۱۸ رمان. نامه‌ای که یوسف قبل از اقدام به خودکشی می‌نویسد و به جا می‌گذارد.

به عنوان یک فضای امن، یوسف «فضای سوم نوشتن» را انتخاب می‌کند، جاییکه او می‌تواند تعریف خاص خود از مردانگی را به جامعه ارائه دهد. شعر سعدی شیرازی که یوسف در ذهن خود تکرار می‌کند نشان‌دهنده آن است که او عشق عرفانی تمام مخلوقات را به خشم و نفرت ترجیح می‌دهد. انکار و طرد

یوسف از طرف آقای جعفری این امکان را برای یوسف فراهم می‌کند تا درک و تعریف خود از مردانگی را ارائه دهد. در «فضای سوم نوشتن» در نامه خود به خانواده‌اش او درخواست بخشش دارد و این خود نشان‌دهنده مردانگی فروتن است. خروج یوسف از حیطه خانواده نشان‌دهنده آن است که او نقش کودک خانواده را ترک کرده و تعریف جدیدی از مردانگی برای خود احیا کند. به این ترتیب، یوسف نه تنها مردانگی هژمونیک را به چالش می‌کشد، بلکه مرزهای آن را علامت‌گذاری می‌کند درحالی‌که هویت جنسیتی خود او نیز در رابطه با همین هژمونی تعریف شده است.

موی صورت و فرم بدن

تا چه حد «بدن به عنوان مرکز اعمال آزمایشات و نگرش‌ها، هم وضعیت موجود را تکرار و هم آن را به چالش می‌کشد؟» در رمان «یوسف و فرهاد»، اینکه نویسندگان عمداً ویژگی‌های کلیشه‌ای برای ظاهر شخصیت‌ها ارائه می‌دهند یا خیر مهم نیست، بلکه این مهم است که ظاهر فیزیکی شخصیت‌ها گویای گرایش جنسی آنها است. اعتقادات سنتی در مورد اینکه همجنس‌گرایان مرد هویت جنسیتی خود را با آرایش یا مدل موی خود اعمال می‌کنند نمایانگر دیدگاه غلط عموم از جامعه همجنس‌گراست. در خاطرات خود، پارسا توضیح می‌دهد چگونه در اتاق انتظار کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل، ایرانی دیگری از او می‌پرسد که چرا آنجاست و هنگامی که او پاسخ می‌دهد که به دلیل گرایش جنسی‌اش، دروغگو محسوب می‌شود چراکه ریشش را نتراشیده و آرایش صورت ندارد. این نوع تعاملات، ریشه در دیدگاه‌های کلیشه‌ای و تأکید بر درک غلط عموم از افراد همجنس‌گرا و ظاهر فیزیکی‌شان دارند.

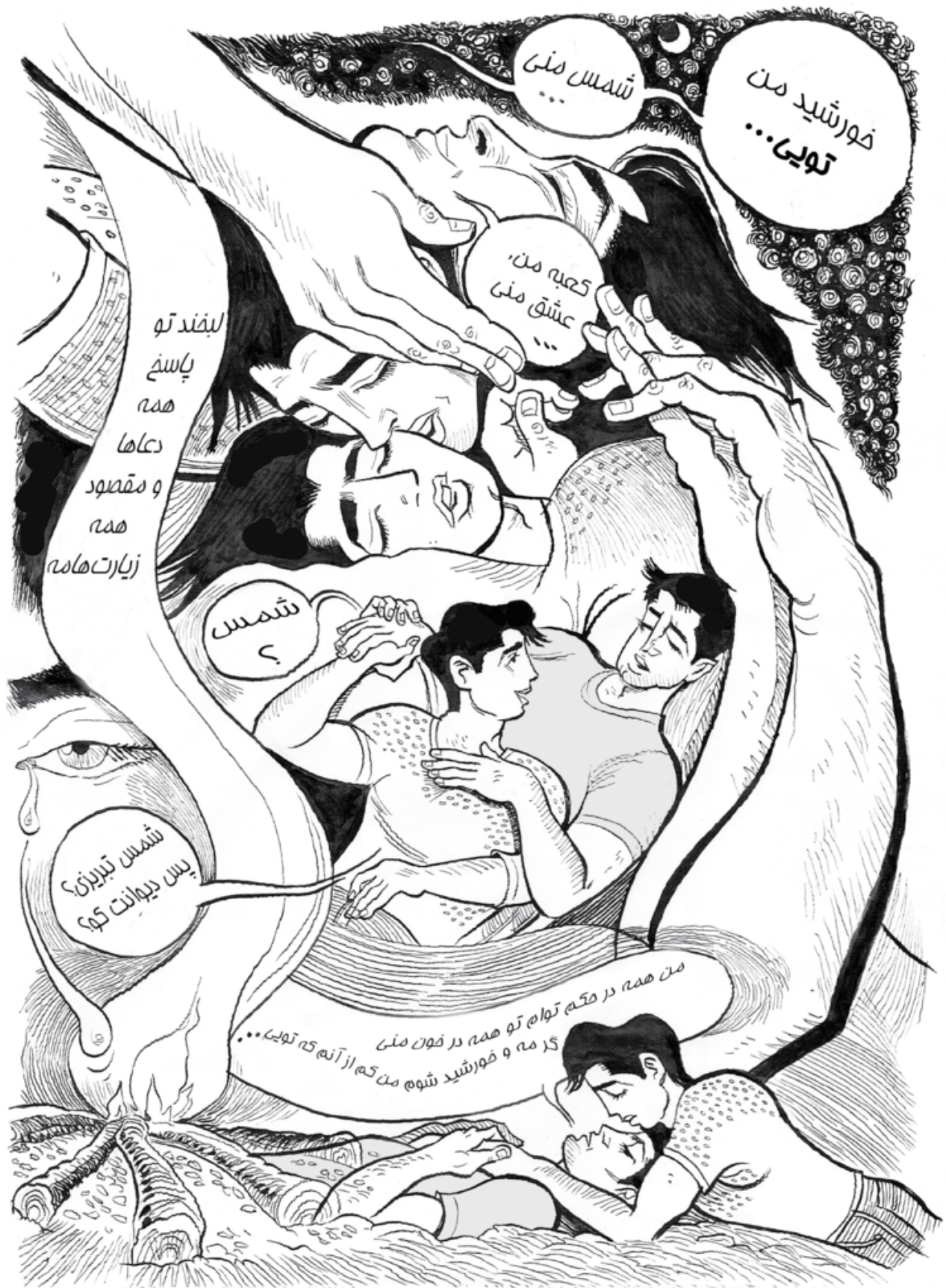
در رمان «یوسف و فرهاد»، ویژگی‌های فیزیکی شخصیت‌ها، به خصوص استفاده از ویژگی‌های «زنانه» یوسف و فرهاد اغراق‌آمیز است. یکی از جنبه‌های تصاویر رمان استفاده یا عدم وجود ریش و موی صورت است. از لحاظ تاریخی در دنیای اسلام، ریش و سبیل همواره به عنوان ویژگی‌های قابل ملاحظه‌ای از مردانگی و افتخار مردان محسوب می‌شده‌اند. شخصیت‌های بدون ریش در رمان سلطانی و بندیب این مفاهیم غالب مردانگی را به چالش می‌کشند. در مقابل، شخصیت‌های مرد دیگر رمان به وضوح دارای ریش و سبیل هستند. بندیب شخصیت‌های اصلی‌اش را بدون موی صورت می‌کشد تا توجه خواننده را به کلیشه‌ها و ادراکات معمول از همجنس‌گرایی به عنوان نوع زنانه و نرم‌تر مردانگی جلب کند. از سوی دیگر، ریش، سبیل، یا هر دو ویژگی‌های خاص صورت‌های مردان مسن‌تر و مردانه‌تر می‌باشند.



تصویر شماره ۵: پانلهایی از صفحه ۱۳ رمان. این هنگامی است که یوسف بی‌هدف و سرگشته در خیابان‌های قدم می‌زند و مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد، با سگ‌های ولگرد شب را به سر می‌برد، و شب با روزنامه کیهان خود را می‌پوشاند.

جالب است که آقای جعفری و راننده غریبه‌ای که یوسف را در خیابان مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند، هیچ‌کدام ریش ندارند. فرد غریبه یک سبیل نازک و تراشیده دارد در حالیکه آقای جعفری سبیل ضخیم و پرپشت دارد. همان‌طور که یوسف پس از طرد شدن از خانواده بی‌هدف در خیابان قدم می‌زند، وی مورد آزار و اذیت این راننده غریبه قرار می‌گیرد که او را «اواخواهر کثیف» می‌نامد. صورت کاملاً تراشیده یوسف محرک اعمال راننده می‌شود که درکی کلیشه‌ای از ظاهر فیزیکی همجنس‌گرایان دارد. در اینجا این نکته قابل توجه است که اظهارنظر راننده اشاره‌ای است به گروهی از جمعیت دگرجنس‌گرا که در کنار ازدواج و خانواده دگرجنس‌گرای خود تمایلات همجنس‌گرایی نیز دارند. جالب اینجاست که آقای جعفری دقیقاً فاقد همان چیزی است که یوسف و فرهاد ندارند: یعنی ریش. ابروهای پرپشت آقای جعفری و صورت استخوانی راننده غریبه ویژگی‌های فیزیکی هستند که نشان‌دهنده دیدگاه‌های محدود آنها در رابطه با همجنس‌گرایی می‌باشند. این ویژگی‌های فیزیکی متناقض یادآوری مناسب این گفتمان می‌باشند که برای شکل‌دادن به شخصیت خود هر فرد نیاز به یک «ابژه دیگر» دارد. به گفته جودیت باتلر برای «شکل‌گیری فردیت هر شخصی نیاز به شناسایی با جنسیتی توهمی دارد و این شناسایی از طریق انکار آنچه «ابژه دیگری» است صورت می‌گیرد، انکاری که بدون آن شخص قادر به شکل‌دادن به شخصیت خود نمی‌باشد.» حضور بدون ریش یوسف و فرهاد آنها را در گروه «بیگانه‌ی ابژه» قرار می‌دهد که از طریق انکار آنها پدر دگرجنس‌گرای یوسف و راننده غریبه بتوانند فردیت خود را اثبات نمایند.

های بلند، لب‌های شبه زنانه و بدن شهوانی و اندام‌علاوه بر موی صورت، یوسف و فرهاد دارای مژه برجسته می‌باشند. انگشتان باریک و بلندشان درهم‌آمیخته و یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. آنجایی که یوسف و فرهاد زیر آسمان تاریک شب به عشقشان اعتراف می‌کنند، به چشم‌های بزرگ، زیبا و نارس‌شکل‌همدیگر خیره می‌شوند. اما یوسف و فرهاد فقط با ویژگی‌های جسمی زنانه کشیده نشده‌اند که این خود تلاشی برای شکستن کلیشه‌هاست. در شب خصوصی خود در کوه‌ها، یوسف و فرهاد دارای بدن عضلانی و بازوهای پرمو تجسم شده‌اند. اما اندام متناسب و بدن عضلانی آنها با بدن نیرومند و قوی عمو تیمور فرق دارد. بدن‌های آنها همچنین با بدن استخوانی و ترسناک آقای جعفری فرق دارد. اما بن‌دیب روی چشم‌ها و لب‌های شخصیت‌های «مردانه» تمرکز نمی‌کند و در عوض ابروهای ضخیم و پرپشت و صورت استخوانی آقای جعفری را مورد اهمیت ویژه قرار می‌دهد. این ویژگی‌های زیباشناسی متناقض بین یوسف و فرهاد و شخصیت‌های مرد دگرجنس‌گرا تلاشی برای نشان‌دادن سلسله‌مراتب مردانگی، درک غلط عموم از افراد هم‌جنس‌گرا و از بین‌بردن تصورات غالب کلیشه‌ای هستند. نویسندگان از طریق تصویر و متن تاکید می‌کنند که زنانگی و مردانگی هر دو قابل آموختن هستند و اگرچه تا حدودی تحت‌تاثیر ژنتیک و توقعات اجتماعی هستند، این توقعات و ژنتیک بر آنها امر نمی‌شود و با توجه به تفاوت‌های ظاهری و معانی متفاوتی که برای زنانگی و مردانگی وجود دارد، هر شخصی می‌تواند هر کدام از آنها را پذیرا باشد، تصور و احیا کند.



تصویر شماره ۶: پانلهایی از صفحه ۸ رمان. این تصویری از لحظات صمیمانه یوسف و فرهاد در کوه‌هاست. در اینجا، آنها از نمادهای مذهبی و صوفیزم استفاده می‌کنند.

دین و صوفیزم

به گفته اسلم رابطه بین دین و جنسیت وابسته به هم است، با توجه به اینکه دین در خدمت جنس مذکر است. با این حال، در رمان گرافیک سلطانی و بندیب، دین به عنوان مشکل یا ریشه مسائل مربوط به جوانان همجنس‌گرا مطرح نشده است. برای نویسندگان این رمان، هنجارهای فرهنگی، قوانین دولتی، و توقعات خانوادگی در مورد جنسیت و مردانگی مسئله کلیدی هستند، درحالی که دین، به ویژه صوفیزم، به عنوان یک راه حل بالقوه معرفی شده است. روایت سلطانی و بندیب به دنبال غلبه برگفتمان های همگانی در مورد جنسیت مردانه از طریق استفاده از گفتمان صوفیزم و نمادهای مذهبی است.

در رمان «یوسف و فرهاد»، اشارات به تصاویر امام دوازدهم شیعه، امام مهدی، فراوان است. حرکت یوسف بین فضاهای اجتماعی یا حالات روحی مختلف در رابطه به جامعه‌اش را می‌توان با غیبت امام زمان مقایسه کرد. برای نشان‌دادن این مقایسه‌ها، باید به اثر دیگر سلطانی و بندیب به نام «بهشت زهرا» مراجعه کنیم. رمان «بهشت زهرا»، داستان مرد جوانی به نام مهدی است که بعد از انتخابات مجدد ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد با شرکت در تظاهرات سال ۲۰۰۹ در ایران ناپدید شده و مادر و برادرش به دنبالش هستند. اگرچه ناپدیدشدن مهدی در رمان «بهشت زهرا» با طرد یوسف از خانواده فرق دارد، هر دو به دنبال «پناهی» در پاسخ به بی‌عدالتی‌های روا شده به ایشان هستند. مادر مهدی، زهرا خانم، دوست ارمنی وی مریم و پدر یوسف در واقع همگی در هر دو رمان حضور دارند، و در خانه زهرا خانم است که رمان «یوسف و فرهاد» شروع می‌شود. زمانی که آقای جعفری از مشکلاتش در مورد هویت جنسیتی پسرش برای زهرا خانم و مریم می‌گوید، در ابتدا تمایلی به سخن‌گفتن در مورد آن ندارد، که باعث می‌شود زهرا خانم و مریم مجبور به حدس‌زدن دلیل ناراحتی او شوند. قبل از اینکه مشخص شود آقای جعفری غصه‌ی هویت جنسیتی پسرش را می‌خورد، مریم از او می‌پرسد، «خب پس معتاد نیست، دزد و قاضی آدم‌کش هم که نیست، ولی از همه این‌ها هم بدتره؟» که زهرا خانم جواب می‌دهد: «خیلی شبیه به داستان پسر، مهدیه.» زمانی که زهرا خانم اظهار می‌دارد که این شرایط وضعیت پسر به قتل رسیده‌اش را به یاد او می‌آورد، آقای جعفری می‌گوید: «شاید مهدی شما از دنیا رفته باشه، اما هنوز توی وجودتون زنده است ... پسر من هنوز زنده است، ولی تو قلبم دیگه مرده.» در اینجا به نظر می‌رسد که سلطانی و بندیب این نکته را یادآور می‌شوند که در ایران همجنس‌گرایان مرده محسوب می‌شوند. نویسندگان به طور کافی جهل جامعه را از اینکه همجنس‌گرایی را بدتر از قتل در نظر می‌گیرند را نشان می‌دهند. یوسف به هیچکس آسیبی نرسانده و دزدی یا قتل مرتکب نشده است، با این حال همانند مهدی که علیه دولت در تظاهرات شرکت کرده بود مجرم محسوب می‌شود. بنابراین، یوسف هم فقط به خاطر هویت اصلی‌اش بر علیه دولت ایستاده و در معرض خطر و سرنوشتی همچون سرنوشت مهدی است. این ایده زمانی که آقای جعفری یوسف را از خانه به بیرون می‌اندازد و پوستر «یک عشق» او را، که شبیه پوستره‌ای روی دیوار اطاق مهدی و پیراهنی که در تظاهرات پوشیده هستند، پاره می‌کند مشخص‌تر می‌شود. اصطلاحات توصیفی که آقای جعفری استفاده می‌کند تا اقدامات و اعمال پسرش را «مجرمانه» جلوه دهد، تاکید بر شرمساری و آبروریزی خانواده دارند. بعد از اینکه یوسف اقدام به خودکشی می‌کند، آقای جعفری به او مقداری پول که برای عروسی یوسف پس‌انداز کرده بود می‌دهد و از او می‌خواهد «برو برای خودت یه خانواده دیگه پیدا کن. یه پدر دیگه، یه مادر دیگه. برای این کارها هم برو یه کشور دیگه» چراکه «توی ایران ما همجنس‌باز نداریم.» این نه تنها اشاره‌ی واضحی به گفته

رئیس‌جمهور سابق ایران احمدی‌نژاد دارد، بلکه بیانگر آن است که «هم‌جنس‌گرا» و «ایرانی» بودن با یکدیگر در تناقض هستند. اما آقای جعفری هیچ‌وقت به طور خاص از یک مرجع اسلامی یا منبع مذهبی کردن هویت جنسیتی یوسف استفاده نمی‌کند، اگرچه به این مسئله که دولت هم‌جنس‌گرایان برای محکوم را از جرثقیل آویزان و اعدام می‌کند اشاره می‌کند. بنابراین مشکل از ساختارهای جنسیتی مردانگی مبتنی بر فرهنگ و قوانین دولت تئوکراتیک علیه جنسیت‌های گوناگون است و نه یک حکم مذهبی.

سلطانی و بندیب بی‌پاکانه از نمادها و استعاره‌های صوفیزم استفاده می‌کنند تا عشق یوسف و فرهاد را به تصویر بکشند. زمانی که این زوج لحظات عاشقانه‌ای در کوه‌ها می‌گذرانند، یوسف و فرهاد به شاعر صوفی معروف مولانا و مرشدش شمس به عنوان عاشق و معشوق اشاره می‌کنند. رابطه‌ی بین مولانا و شمس و اشارات به آنها در این رمان به فلسفه معروف «شاهدبازی» در صوفی‌گری اشاره می‌کند. فلسفه «شاهدبازی» اجازه «امکان عشق بین انسان و خالق، و ... را می‌دهد، و پذیرای احتمال وحی الهی یا تجربه‌ی حضور خداوند است.» با توجه به این فلسفه، تمام مخلوقات خداوند نشانه‌هایی از وجود و حضور او بر روی زمین محسوب می‌شوند که تعمق زیبایی ایشان فرد را در مسیر روحانی به سمت اتحاد الهی هدایت می‌کند. زیبایی مخلوقات خداوند در واقع شاهد یا شهادت به زیبایی و عشق خداوند می‌دهند. در حالیکه سلطانی و بندیب ممکن است این فلسفه را در ذهن داشتند، دیدگاه ایشان از صوفیزم با استدلال احمد هم مطابقت دارد که «صوفیزم تعمق و دیدگاه منفعل را برجسته می‌داند. کلمه اسلام خود متضمن تسلیم، پذیرش، سرسپردگی - که همه تکرار ویژگی‌های کلیشه‌ای زنانه هستند - می‌باشد.» بنابراین شبیه هم‌جنس‌گرایی، صوفیزم هم به نوبه خود گفتمان‌های غالب را درباره مذهب و دین به چالش می‌کشد.

علاوه بر اشارات به امام زمان، هنگام ابراز عشق یوسف و فرهاد اشاره‌هایی به مذهب و «کعبه» و «زیارت» نیز می‌کنند. تیمور نیز از زبان مذهبی استفاده می‌کند و زیبایی مخلوقات خداوند را تاکید می‌کند. پس از اقدام به خودکشی یوسف، تیمور به یوسف می‌گوید که «ما به اندازه کافی شهید دادیم. الان وقت ظهوره.» در نهایت، فرهاد یوسف را به قم که از اهمیت مذهبی خاصی برخوردار است پیش عموی آیت‌الله خود می‌برد تا به آنها پناه دهد. فرهاد عموی خود را «متعصب اهل دل» توصیف می‌کند که این سؤال را برای یوسف مطرح می‌کند که «یک آیت‌الله اهل دل؟ آیا این متناقض نیست؟» وقتی این زوج به قم می‌رسند، عموی آیت‌الله در حال کار در باغ‌اش است و از طبیعت به عنوان بخشی از مخلوقات خداوند صحبت می‌کند. با توجه به اعتقادات صوفیانه، این نظر باعث می‌شود آیت‌الله یوسف و فرهاد و عشقشان را نیز بخشی از مخلوقات خداوند محسوب کند. یوسف از این پذیرایی آیت‌الله از تمایلات جنسی او و فرهاد شگفت زده می‌شود، اما این پذیرش نشان‌دهنده‌ی آموزه‌های صوفیانه از عشق است. از طریق عشق، شخصیت‌های رمان قادر به رسیدن به صلح و پذیرش هستند. آیت‌الله‌ای که با دانش مرتبط است و در قم که مرکز آموزش الهیات است زندگی می‌کند، جوای عشق است و این را از طریق پناه‌دادن به این زوج عاشق نشان می‌دهد.

رمان گرافیک به عنوان وسیله‌ای برای درون‌واژگونی (به چالش کشیدن وضعیت

(کنونی)

از لحاظ تاریخی، رسانه‌های مصور و رمان گرافیک برای مباحث جدی به کار گرفته نشده‌اند. تابو و شرم خاصی در مورد استفاده از رمان گرافیک وجود دارد چرا که باور بر این است که رمان گرافیک برای موضوعات شاد و عمدتاً برای نوجوانان جذاب است. رمان‌های گرافیک به صورت کلیشه‌ای به عنوان رمان‌های «فاقد محتوای فکری» معرفی شده‌اند. با این حال، تعدادی رمان گرافیک با پیام‌های جدی، همانند رمان کلاسیک «ماس» اثر آرت اشیپگلن که داستان پسری است که بدنال تجربیات پدرش در طول هولوکاست است، وجود دارد. رمان گرافیک «پرسپولیس» اثر مرجان ساتراپی نمونه دیگری است که «بیوگرافی شخصی را به ژانر رمان گرافیک معرفی کرد.» در حالی که محققان بسیاری رمان گرافیک را به عنوان یک هنر فاقد محتوای فکری دست کم می‌گیرند، به تدریج رمان گرافیک به عنوان جایگزینی برای به تصویر کشیدن پیام‌های تحریک‌آمیز، به دلیل بیان خلاقانه در قالب ادبی که با ترکیب تصویر و کلمات نکته‌ای را تأکید یا ایده‌ای را ترسیم می‌کند، به رسمیت شناخته می‌شود.

استفاده از رمان گرافیک انتخاب جالبی برای نشان دادن عشق بین یوسف و فرهاد است. هم رسانه‌ی استفاده‌شده و هم موضوع داستان غیرسنتی و غیرمتعارف می‌باشند که هماهنگی بین‌شان باعث می‌شود خوانندگان به دنبال رویکردی متفاوت در فهم مشکلات شخصیت‌ها، مطروذبودن هم‌جنس‌گرایان در ایران، سلسله‌مراتب مردانگی و فقدان مشروعیت رمان گرافیک در دنیای آکادمیک باشند. موضوع داستان و رسانه استفاده شده خوانندگان را به پذیرش فرم‌های مختلف از نه تنها مردانگی بلکه سبک‌های نوشتاری تشویق می‌کنند. در رمان «یوسف و فرهاد»، عناصری از تصاویر، خواننده را به تفکر انتقادی وامی‌دارند. نمونه‌ای از این تصاویر حضور سگی در کنار یوسف است وقتی یوسف شب را در کوچه و خیابان به سر می‌برد. همین سگ بعداً دوباره وقتی یوسف روی نیمکت خوابیده است دیده می‌شود. در اسلام، سگ‌ها ناپاک محسوب شده و از تماس با آن‌ها باید اجتناب شود. می‌توان به این نتیجه رسید که هویت جدید یوسف به عنوان یک فرد هم‌جنس‌گرا با ناپاکی‌های یک سگ یکسان در نظر گرفته می‌شود، به همین علت حمایت خانواده‌اش را از دست می‌دهد. علاوه بر این می‌توان اینطور تفسیر کرد که بی‌خانمانی یوسف وضعیتی است که به طور مستقیم با قوانین دولت مرتبط است، همانطور که در تصویری که یوسف روی نیمکت پارک خوابیده، رویش را با روزنامه دولتی «کیهان» پوشانده است و در پس زمینه تصویر ماه هلال و ستارگان آسمان دیده می‌شوند. اینها فقط چند نمونه‌ی کوچک در سراسر رمان می‌باشند، اما این اشارات برخلاف باور عمومی باعث می‌شوند که رمان گرافیک روش قابل‌توجهی برای این نوع داستان‌گویی باشد که خواننده را مجبور به تحلیل منتقدانه‌تر و با وجدان‌تر آنچه روی صفحه‌ی کتاب به عنوان تصویر و متن است بکند بر خلاف صرف تحلیل و تجزیه متن که در محیط‌های آکادمیک انجام می‌شود.

استفاده از رمان گرافیک به عنوان رسانه‌ای غیرسنتی در آموزش عالی سلسله‌مراتب متعارف در دنیای آکادمیک را به چالش می‌کشد. با وجود این، در مورد خاص هم‌جنس‌گرایی در ایران، به نظر می‌رسد که شیوه‌ی غیرسنتی داستان‌گویی متناسب با موضوع و محتوای داستان است چرا که داستان زندگی جامعه دگرباش در ایران شایستگی به رسمیت شناخته شدن را دارد. با استفاده از رمان گرافیک، نویسندگان ترکیبی از تصاویر متفکرانه و کلمات کلیدی را ارائه می‌دهند که خواننده را وادار به استفاده

از مهارت‌های فکری اطلاعاتی برای درک پیام قوی داستان می‌کند. هم از رسانه و هم موضوع داستان بخاطر عدم رعایت استانداردهای معمول در جامعه انتقادات بسیاری شده است. علاوه براین، هم موضوع داستان و هم رسانه‌ی آن خواننده را وادار به نفی روش‌های متداول و تشویق به پذیرش انواع مختلف دیدگاه‌ها در سبک نوشتاری و همچنین انواع مختلف شیوه‌های زندگی و افراد می‌کند.

کلودیا یعقوبی استادیار کرسی روشن مطالعات فارسی در دانشگاه کارولینای شمالی در چپل‌هیل است *
(و نویسنده‌ی کتاب «عطار، صوفیزم ایرانی، و عرفانی اروپایی» (۲۰۱۷).